

بہت سہل ہے

اور کسٹریڈیوانہ



ہاوپر

ہوپا
Hoopa

سیرک رؤیاها



نویسنده: کری بورتل
تصویرگر: لارا آکن اندرسون
مترجم: بیتا ابراهیمی

HARPER AND THE CIRCUS OF DREAMS

Text © Carrie Burnell, 2016

Illustrations © Laura Ellen Andresen, 2016

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده است.



هارپر و ارکستر دیوانه ۲

سیرک رؤیاها

نویسنده: کری بورنل

تصویرگر: لارا آلن اندرسون

مترجم: بیتا ابراهیمی

ویراستار: نسرين نوش امینی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: منا سرداری‌پور

ناظر چاپ: سینا برازوان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه

چاپ دوم: ۱۳۹۷

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۸۴-۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۸۴-۹

سرشناسه: برنل، کری، ۱۹۷۹ - م.
Burnell, Carrie

عنوان و نام پدیدآور: سیرک رؤیاها/

نویسنده کری بورنل؛ تصویرگر لارا آلن اندرسون؛

مترجم بیتا ابراهیمی؛ ویراستار نسرين نوش امینی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص: مصور.

فروست: هارپر و ارکستر دیوانه: ۲.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۸۴-۵-۸۸۶۹-۸۴-۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۸۴-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Harper and the Circus of Dreams.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی - قرن ۲۱م.

موضوع: Young adult fiction, English -- 21th century

شناسه افزوده: اندرسن، لارا آلن، تصویرگر

Anderson, Laura Ellen

شناسه افزوده: بیتا، ۱۳۵۵ - مترجم

شناسه افزوده: امینی، نسرين نوش، ۱۳۶۰ -، ویراستار

رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۷ PZ۷۱/۱ب۴

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۴۵۱۲۲

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، کری بورنل، و ناشر خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت کری بورنل این کار را کرده است.



هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱،

واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۳۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

برای آن‌هایی که عاشق داستانند: امیلی، دلفی و
لوگی، این عشق را حفظ کنید.

کری پورنل

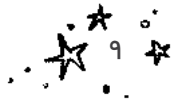
برای نوازنده‌ی بی‌نظیر و پدر بزرگ دوست داشتنی‌ام، جان! دوستت دارم، با کلی
بوس و بغل از طرف پیچه خوکِ احمق.

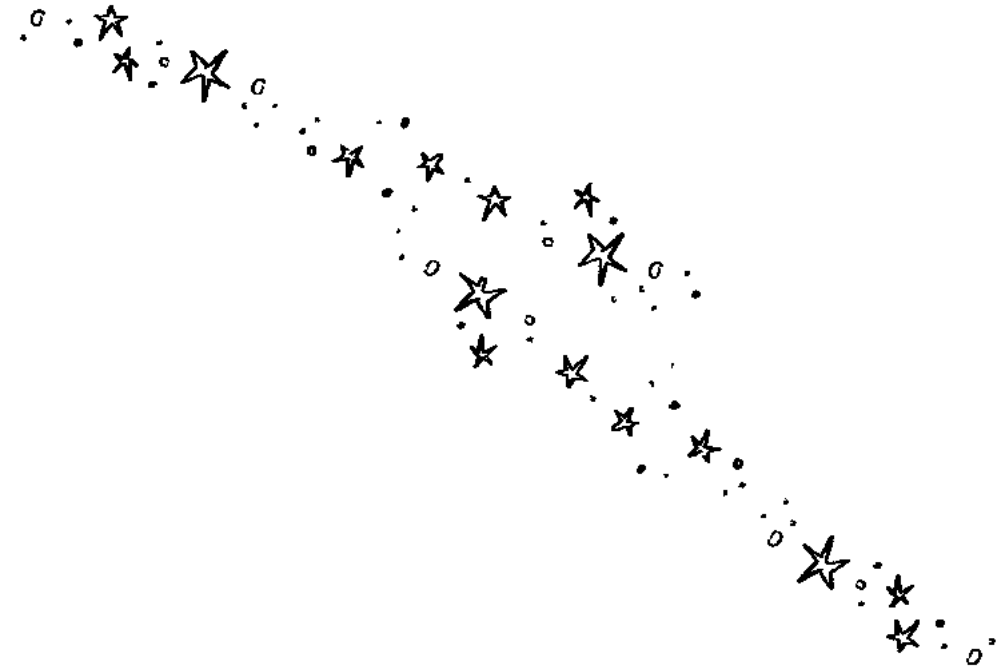
لارا آلن اندرسون





روزی روزگاری دختری بود به نام هارپر که استعداد بی نظیری در موسیقی داشت. او از لابه لای صدای باد، ترنم باران و بال زدن های پروانه نوای موسیقی می شنید. هارپر می توانست هر سازی را بنوازد، آن هم بی آنکه حتی یک بار آموزش دیده باشد. شب ها، وقتی هارپر به خواب می رفت، گاهی وقت ها نوایی می شنید که از ستاره ها می آمد. اما صبح که از راه می رسید، آن نوا را به خوبی به یاد نمی آورد. این تنها موزیکی بود که هارپر نمی توانست بنوازد، موزیکی که در همه ی خواب هایش بود.





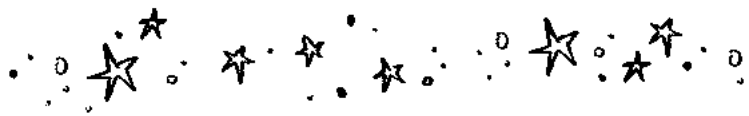
فصل یک

گرگی که زوزه می‌کشید

هارپر، روی پشت‌بام «ساختمانِ بلند»، زیر چتری سرخ، از لب پشت‌بام خم شده بود و به «شهر ابرها» نگاه می‌کرد. باران «مه‌دریا» می‌بارید. هوا تاریک‌روشن بود و باعث می‌شد قطره‌های باران به رنگ دود دربیایند. همه جا آرام بود.

گربه‌ی دوست‌داشتنی هارپر که نامش «نصفه‌شب»





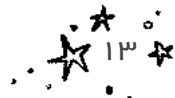
ناراحتی دود شده است.

هارپر آرشه‌اش را برداشت و سه نت زیر نواخت، این علامت رمزی او برای صداکردن دوستانش بود. صدایی مانند خش خش برگ‌ها و صدای پاهای کوچکی که به سمت پشت بام می‌دویدند، به گوش رسید و دختر کوچولویی مثل موش از راه رسید و دستانش را دور گِردِگِ حلقه کرد.

هارپر با لبخندی گفت: «سلام لیزل.» و موهای درهم دختر کوچولو را نوازش کرد.

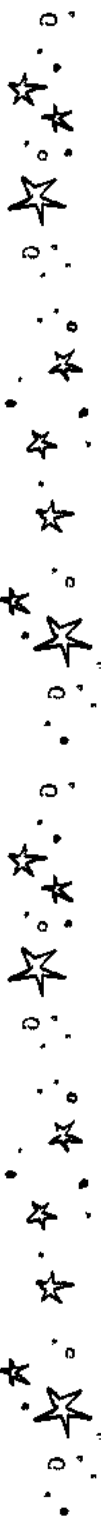
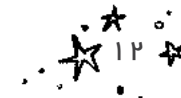
لیزل که چشمانی درشت داشت و عاشق داستان‌های عجیب و غریب جادوگری بود، صورتش را لای موهای نقره‌ای گِردِگِ فرو برد و سعی کرد گِردِگِ را آرام کند.

بعد صدای قدم‌هایی جدی و محکم روی پشت بام به گوش رسید. نیت که صدای پای دوستش را تشخیص داده بود، گفت: «سلام فردی.» فردی، برادر بزرگ‌تر لیزل، با عجله خط آخر شعری را که می‌نوشت، تمام کرد. دستمال گردنش را مرتب کرد، مدادش را پشت گوشش گذاشت و با لحنی جدی گفت: «فکر کنم دود داره برای یک چیزی توی آسمون زوزه می‌کشه.»



بود، کنار پای او خُرخر می‌کرد و چشمان سبزش می‌درخشیدند. هارپر آرشه‌اش را برداشت و آرام مشغول نواختن ویولن شد. صدای نت‌های شاد و دل‌نشین بلند شد، اما ناگهان صدای زوزه‌ای همه‌جا پیچید. آرشه از دست هارپر افتاد. دوروبر را نگاه کرد. در انتهای پشت بام، گرگی به رنگ خاک همراه با پسری در سایه ایستاده بود. بیشتر بچه‌ها از دیدن یک گِردِگِ روی پشت بام وحشت می‌کنند. از ترس فرار می‌کنند و جیغ می‌کشند. اما بهترین دوست بیشتر بچه‌ها که نیت ناتانیلسون نیست!

نیت پسری بود که در طبقه‌ی دهم ساختمان زندگی می‌کرد. او گِردِگِ را وقتی که بچه بود، پیدا کرده بود و با خودش به خانه آورده بود و اسمش را گذاشته بود «دود». دود خیلی نیت را دوست داشت و انگار هر دو با هم یک گروه را تشکیل می‌دادند. چشمان درخشان گِردِگِ چیزهایی را می‌دید که نیت نمی‌توانست ببیند. دود سگ‌نگهبان یا سگ‌راهنما نبود، حتی حیوان خانگی هم نبود. او همراه و دوست نیت بود، همراهی که عقل و درایت داشت و زوزه‌هایش شب‌هایی را که ماه کامل بود، به یاد می‌آورد. اما آن روز غروب به نظر می‌رسید چیزی باعث

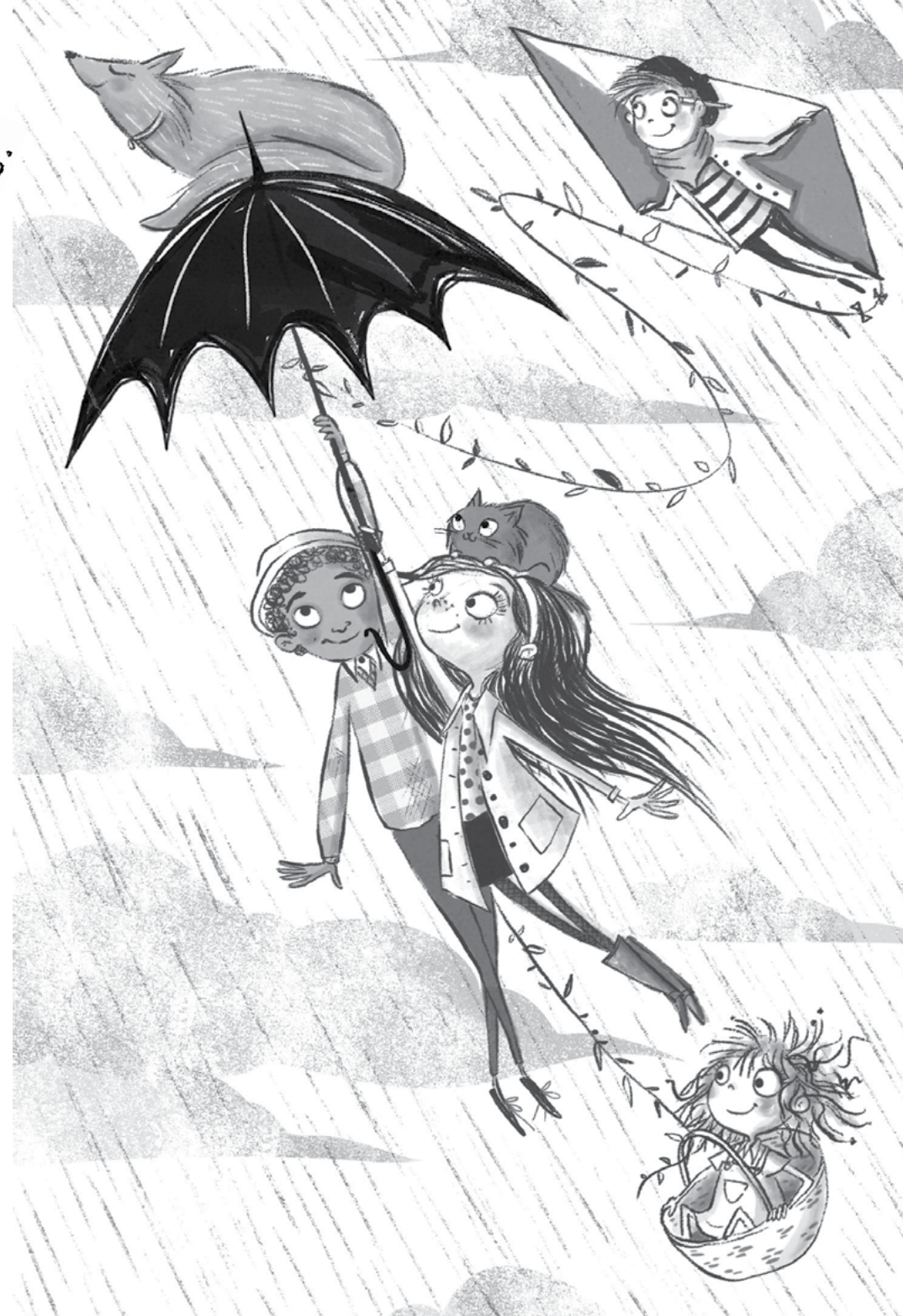


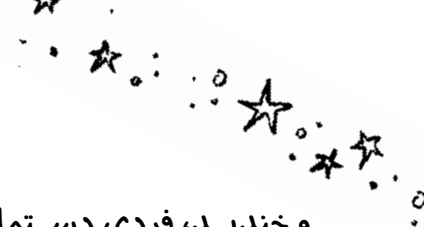
باقی بچه‌ها سر بلند کردند. تنها چیزی که می‌دیدند،
ابرهای متراکم و درخشش ستاره‌ها بود.
لیزل نالید: «خیلی تاریکه.»
هارپر به او لبخند زد و گفت: «کاری که باید بکنیم اینه
که پرواز کنیم!»

بچه‌ها دست‌به‌کار شدند. نیت یک رشته بند جادویی از
جیبش درآورد و سبد نصفه‌شب را به دسته‌ی چتر سرخ
بست. لیزل با نیش باز پرید توی سبد. فردی یک رشته
از بند را گرفت و یک کایت چوبی بزرگ را به نوک میله‌ی
بالای چتر بست و بعد دست‌هایش را به میله‌های کایت
بست. هارپر چشمکی به نصفه‌شب زد و گربه پرید روی
سر هارپر و مثل یک کلاه پشمی همان‌جا خودش را گوله
کرد. نیت سوت آرامی زد و دود با جهشی خارق‌العاده
پرید روی چتر سرخ.

هارپر و نیت هر دو دسته‌ی چتر را محکم گرفتند و هارپر
پرسید: «آماده‌این؟»

باقی بچه‌ها یک صدا گفتند: «آماده‌ایم!»
هارپر گفت: «بالا!» و چتر سرخ در آسمان اوج گرفت
و چهار بچه و گربه و گرگ را هم با خود بالا برد. نورهای





و خندید، فردی دستمال گردنش را مرتب کرد و هارپر به این فکر کرد که ابری که می‌دید چه جور ابری است، چون شبیه هیچ‌کدام از ابرهایی نبود که بالای شهر دیده می‌شدند. نیت به دقت یکی از دست‌هایش را از دسته‌ی چتر جدا کرد و انگشتانش را زیر باران گرفت. نجوا کرد: «داره توفان می‌شه.»

هارپر پرسید: «توفان؟» و به آسمان آرام نگاه کرد. نیت شانه‌ای بالا انداخت. «آره. یک چیزی داره یک باد درست می‌کنه و همه چی رو با هم قاتی می‌کنه. می‌تونم حسش کنم.»

فردی پرسید: «اما چی؟» و خم شد که تکه‌ای از نور ماه را لمس کند.

چیزی شبیه گوله‌ای از یخ و پَر مثل برق از کنار لیزل گذشت. لیزل شوکه شد. جیغ کشید: «یک کسی توی ابرهاست. یک شب توی تاریکی!»

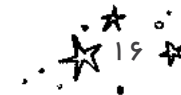
بچه‌ها فکر نمی‌کردند شبج باشد، برای همین به دقت به تاریکی نگاه کردند و دختری را دیدند که سریع‌تر از نور حرکت می‌کرد. دختری که به نظر روی هوا می‌دوید.



چشمک زن شهر ابرها کم‌کم زیر پایشان محو شد. بچه‌ها که نفسشان را توی سینه حبس کرده بودند، به سمت ماه می‌رفتند.

بالا و بالاتر رفتند، طوری که انگار از برگ‌های پاییزی هم سبک‌تر بودند. لیزل از توی سبد گربه خم شد و جیغی از شادی کشید. آسمان سیاه او را سرِ ذوق آورده بود. وقتی چتر سرخ از بین ابری نقره‌ای و ابریشمی گذشت، فردی خندید. ذهنش پُر شده بود از هزاران داستان. نیت ساکت بود و سعی می‌کرد به دقت به چیزهایی که گرگش احساس کرده بود، گوش بدهد و دنیای دوروبرش را حس کند.

هارپر چشمانش را بسته بود و جدای از صدای زوزه‌ی گرگ و خُر خُر گربه، حس می‌کرد که یک موسیقی را هم می‌شنود. قلبش لحظه‌ای لرزید، چون این همان آهنگی بود که در خواب‌هایش می‌شنید، همان که هرگز نتوانسته بود خودش با ساز بزند. آن‌ها می‌چرخیدند و بالا می‌رفتند و بعد موسیقی محو شد و دنیا به طرز عجیبی ساکت شد. چتر توی تاریکی معلق ماند، مانند قایق سرخی که وسط دریایی بزرگ و ساکت تاب می‌خورد. لیزل سرفه‌ای کرد



هارپر و دوستانش به جنگل شب سفر کرده‌اند، جنگلی که داستان‌های شاه پریان، جادوگرها و شاهزاده‌ها را در دل خودش نگه داشته، و از همه مهم‌تر داستان گرگ تنها و پرنده‌ی یخی که هنوز به پایان نرسیده. آیا هارپر می‌تواند با نوای موسیقی جادویی‌اش طلسم را بشکند؟ این داستان را از دست ندهید.

هارپر و جنگل شب

با هارپر، جادوی موسیقی و مهربانی‌اش به جنگل شب بروید و خودتان پایان این داستان را بخوانید.



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتابهای خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....